

روز دانشجویگرمی باد

چند روایت از حضور دانشجویان
مناطق ۳ و ۴ در اردوهای جهادی

از کلاس درس تا خط مقدم خدمت

۲۰۳

داستان جلد

فرزانه شهامت | فهرست مشغله هایشان بلند است. برخی شاغل هستند، برخی متأهل. تعدادی از آن‌ها، مسئولیت مادر بودن را نیز برعهده دارند. کلاس‌ها و درس‌های دانشگاه را هم که اضافه کنیم، دیگر جایی برای کارهای متفرقه نمی‌ماند. برای دانشجویانی که با همه گرفتاری‌های اردوهای جهادی شرکت می‌کنند، خدمت به مردم، جزو کارهای متفرقه نیست. هر طور که باشد برایش وقت باز می‌کنند، حتی اگر ناچار باشند از معدود فرصتی که برای استراحتشان دارند، صرف‌کنند. گفتنی‌های زیادی دارند از شیرینی‌هایی که در این اردوها چشیده‌اند و آن‌ها را چشم انتظار فراهم شدن فرصت خدمت دوباره نگه می‌دارد. به مناسبت روز دانشجویان با تعدادی از دانشجویانی که گفت‌وگو نشستیم که از شهروندان مناطق ۳ و ۴ هستند و در گروه جهادی شهید صدیقه رودباری، ویژه دانشجویان دانشگاه‌های غیرانتفاعی مشهد، فعالیت می‌کنند.

دل‌م‌نمی‌خواست کوتاهی کنیم



مهرامسال، باقبولی در رشته مددکاری دانشگاه حکمت رضوی به جرگه دانشجویان پیوست. لیلایزراعت پیشه که در محله مهرگان سکونت دارد، از تجربه پنج ساله فعالیتش در بسیج محلات می‌گوید و دنیای تازه‌ای که با عضویت در بسیج دانشجویی دانشگاه، برای فعالیت‌های خیرخواهانه و عام‌المنفعه فراهم شده است؛ «ماه پیش در کانال دانشگاه، خبر برگزاری اردوی جهادی در محدوده طبرسی شمالی را دیدم و ثبت نام کردم. دلم می‌خواست اگر توانایی‌هایم به درد کسی می‌خورد، کوتاهی نکنم.»

مقدمات این اردو در نخستین روز آذرماه، فراهم شد و او در بیست و یکمین پاییز زندگی خود، به دنیایی قدم گذاشت که زیبایی‌های آن فراتر از تصوراتش بود؛ «رأس ساعت ۷:۳۰ روز جمعه، به مسجدی رسیدم که محل برگزاری اردو بود؛ زودتر از بقیه رفقای جهادی ام. خواستم نبود که جمعه است. بسم!... دای ند به که هم‌زمان با ورودم به مسجد پخش شد، یاد امام زمان (عج) و مهرشان، جور متفاوتی به دلم نشست.»

گردهایی که باز شد

نشانه‌های خوبی که او در این اردوی یک‌روزه دریافت می‌کرد، پیوسته ادامه داشت. از همان ابتدا که قرار بود با دانش‌آموزان، ریاضی کار کند تا برنامه‌ای که به یک‌بار تغییر کرد و قرعه‌برگزاری حلقه مهدویت به نامش خورد، موضوعی که درباره آن، اطلاعات بسیاری داشت؛ «کار را با پنج شش نوجوان شروع کردم. کم‌کم تعدادشان رسید به ده دوازده نفر. سن و سالشان بین سیزده تا هفده سال بود. جوری شیفته شنیدن از امام زمان (عج) بودند که از صبح تا خود عصر، حاضر نشدند از بقیه کلاس‌های آموزشی اردو استفاده کنند. تا دلتان بخواهد در ذهنشان، سؤال و شک و شبهه بود و من در حد توانم به تک‌تکشان جواب دادم. آخر کار دیگر، صدایم در نمی‌آمد، آن قدر که صحبت کرده بودم.»

بالبخت ادامه می‌دهد: من گره‌های ذهنی بچه‌ها را باز می‌کردم و خدا درست در همان لحظات، یکی از گره‌های خودم را باز کرد؛ موضوعی که مدتی بود من را درگیر خودش کرده بود. آن قدر خوشحال بودم که بعد از پایان اردوی جهادی، برای عرض تشکر، مستقیم رفتم حرم امام رضا (ع).

مزه این زیارت با بقیه زیارت‌های عمرم فرق داشت. لیلای در این ترم تحصیلی، باید بیست واحد درسی را بگذراند. می‌داند که درس‌های ترم اول، پایه هستند و باید با نمرات خوب، سپری شوند. برای اوارزش وقت فراتر از طلاست؛ با این حال می‌گوید که برای اردوهای جهادی، حتی اگر لازم باشد از استراحتش می‌گذرد و شرکت می‌کند، به یک دلیل ساده و روشن؛ «دانشجو هستم و نمی‌توانم به کمبودهایی که در جامعه می‌بینم بی‌تفاوت باشم. من وظیفه دارم معلوماتم را نشر بدهم. به قول امیرالمؤمنین (ع)، زکات علم، نشر دادن آن است. بابت اینکه وقت، کم بیاورم برای درس خواندن، اصلاً نگران نیستم. کسی که باید به زمان و حافظه‌ام برکت بدهد، خداست. او تابه حال برایم کم نگذاشته است و از این به بعد هم کم نخواهد گذاشت.»

